



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه بیست و هفتم؛ سه شنبه ۱۳۹۴/۹/۳

۱. صحیحہی بزنی:

وَ [أَخْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الْمَحَاسِنِ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيُخْلَفُ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَ صَدَقَةَ مَا يَمْلِكُ أَمْ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَأُوا.^۱

صفوان بن يحيى و محمد بن ابى نصر بزنى از امام رضا عليه السلام نقل مى کنند در مورد مردى كه اكراه شده بود بر قسم به طلاق و عتاق و صدقه‌ى آنچه كه مالك است، آيا اين قسم‌ها بر او نافذ است؟ حضرت فرمودند: نه، پيامبر اکرم ﷺ فرمودند: برداشته شده از امت من آنچه كه بر آن اكراه شده‌اند و آنچه كه طاقت آن را ندارند و آنچه كه خطاء انجام مى دهند.

این روایت از لحاظ سند صحیحہ می باشد.^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۳، کتاب الایمان، باب ۱۲، ح ۱۲، ص ۲۲۶ و المحاسن، ص ۳۳۹.

۲. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۳۰۷.

و يدل عليه قبل الإجماع قوله تعالى إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ .

... و قوله صلى الله عليه و آله و سلم فى الخبر المتفق عليه بين المسلمين: «رُفِعَ أَوْ وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ أَوْ سِتَّةَ .. وَ مِنْهَا: مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ».

و ظاهره و إن كان رفع المؤاخذه، إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَلَيْهِ السَّلَامُ به فى رفع بعض الأحكام الوضعيّة يشهد لعموم المؤاخذه فيه لمطلق الإلزام عليه بشىء.

ففى صحیحة الزنى، عن أبى الحسن عليه السلام: «فى الرجل يستكره على اليمين» فيحلف بالطلاق و العتاق و صدقة ما يملك، أ يلزمه ذلك؟

قسم به طلاق و عتاق، اصطلاحی است که مربوط به رسوم رائج عرب بوده که مثلاً می‌گفتند «إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَكُلْ مَمْلُوكٌ لِي حُرًّا أَوْ كُلْ إِمْرَةً لِي طَالِقًا»، نه این که از الفاظ و أدوات قسم استفاده کنند. برای روشن شدن معنای قسم به طلاق و عتاق، یک روایت صحیح ذکر می‌کنیم که به روشنی این معنا را تبیین کرده است.

- صحیحی سعد بن ابی خلف:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِنِّي كُنْتُ اشْتَرَيْتُ أُمَّةً سِرًّا مِنْ امْرَأَتِي وَإِنَّهُ بَلَّغَهَا ذَلِكَ فَخَرَجَتْ مِنْ مَنْزِلِي وَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ إِلَى مَنْزِلِي فَأَتَيْتُهَا فِي مَنْزِلِ أَهْلِهَا فَقُلْتُ لَهَا إِنَّ الَّذِي بَلَغَكَ بَاطِلٌ وَإِنَّ الَّذِي أَتَاكَ بِهَذَا عَدُوٌّ لَكَ أَرَادَ أَنْ يَسْتَفْزِكَ فَقَالَتْ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ خَيْرٌ أَبَدًا حَتَّى تَحْلِفَ لِي بِعِتْقِ كُلِّ جَارِيَةٍ لَكَ وَبِصَدَقَةِ مَالِكَ إِنْ كُنْتُ اشْتَرَيْتُ جَارِيَةً وَهِيَ فِي مِلْكِكَ الْيَوْمَ فَحَلَفْتُ لَهَا بِذَلِكَ فَأَعَادَتِ الْيَمِينَ وَقَالَتْ لِي فَقُلْ كُلُّ جَارِيَةٍ لِي السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ فَقُلْتُ لَهَا كُلُّ جَارِيَةٍ لِي السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ وَقَدْ اعْتَزَلْتُ جَارِيَتِي وَهَمَمْتُ أَنْ أُعْتِقَهَا وَاتَّزَوَّجَهَا لِهَوَايَ فِيهَا فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِيمَا أَحْلَفْتِكَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عِتْقٌ وَلَا صَدَقَةٌ إِلَّا مَا أَرِيدُ بِهِ وَجَهَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَثَوَابَهُ.

و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ وَالَّذِي قَبْلَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ.^۱

سعد بن ابی خلف می‌گوید خدمت امام کاظم عليه السلام عرض کردم: من جاریه‌ای را به صورت پنهانی خریدم ولی خبرش به همسر رسید [و قهر کرد] و از خانه‌ی من خارج شد و ایبا داشت که به منزل برگردد. در منزل خویشانش به دنبال رفتن و به او گفتم آنچه خبرش به تو رسیده باطل است و کسی که خبر را برای تو آورده، دشمن توست و می‌خواسته تو را تحریک کند. همسر گفت: نه به خدا قسم بین من و تو هیچ خیری تا ابد نیست مگر این که قسم بخوری برای من به آزاد بودن تمام جاریه‌هایی که برای توست و به صدقه بودن اموالت اگر جاریه‌ای خریده باشی و الان در ملک تو باشد. پس به آنچه گفته بود قسم خوردم. اما دوباره یمین را اعاده کرد و به من گفت: بگو هر جاریه‌ای که در این ساعت برای من است آزاد باشد، پس گفتم به او هر جاریه‌ای که در این ساعت برای من است آزاد باشد. پس از جاریه‌ام کناره گرفتم و تصمیم گرفتم که آزاداش کنم و با او ازدواج کنم به خاطر علاقه‌ای که به او

فقال عليه السلام: لا، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: وضع عن أمتي ما كرهوا عليه، و ما لم يطيقوا، و ما أخطأوا.»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۳، کتاب الایمان، باب ۱۶، ح ۲، ص ۲۳۶ و الکافی، ج ۷، ص ۴۴۲.

داشتم. حضرت فرمودند: چیزی بر تو به سبب آنچه که قسم خوردی نیست و بدان همانا جایز نیست عتق و نه صدقه مگر آنچه که به آن وجه الله عز وجل و ثوابش اراده شده باشد.^۱

وجه دلالت صحیحهای بزنتی بر تعمیم حدیث رفع نسبت به احکام وضعیه

حضرت در این روایت «مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ» را بر عتاق و صدقه تطبیق نمودند و فرمودند که عتاق و صدقه‌ای که اکراهی باشد باطل است، و از آنجا که عتاق و صدقه، اموری وضعی هستند، پس معلوم می‌شود که حدیث رفع شامل احکام وضعیه هم می‌شود.

مناقشه در استدلال به صحیحهای بزنتی

استدلال به صحیحهای بزنتی برای استفاده‌ی تعمیم از حدیث رفع، دو اشکال دارد. اشکال اول را مرحوم شیخ و برخی دیگر ذکر کرده و از آن پاسخ داده‌اند.

اشکال اول و مناقشه شیخ در آن

اولین اشکالی که به استدلال به صحیحهای بزنتی وارد شده این است که اساساً قسم به مثل طلاق و عتاق در نزد شیعه باطل است و چنین طلاق و عتقی حتی اگر اکراهی نباشد بلکه اختیاری باشد، صحیح واقع نمی‌شود، پس معلوم می‌شود تعلیلی که حضرت در روایت ذکر فرمودند که «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَأُوا» تقیه صادر شده است؛ یعنی چون چنین عقدی در نزد عامه اثر دارد، حضرت برای بطلان آن این‌گونه تعلیل فرمودند [تا عامه قانع شوند]، و الا نفس عقد در نزد شیعه باطل است، پس چون روایت تقیه صادر شده، نمی‌توان به آن استدلال کرد.

مرحوم شیخ^۲ و دیگران در پاسخ به این اشکال گفته‌اند: هرچند روایت تقیه صادر شده، اما تطبیق آن بر

۱. در بین فقهاء اجماعی است که خمس و زکات، جزء عبادات بوده و باید به قصد قربت پرداخت شوند و اگر مکلف بدون قصد قربت خمس یا زکات بدهد، اصلاً بر آن صدق خمس و زکات نمی‌شود و باید دوباره به قصد قربت بدهد، اما برخی از فقهاء در این بحث گرفتار شدند و گفته‌اند هرچند این مطلب اجماعی است، اما دلیل لفظی بر آن نداریم و اجماع تنها دلیل آن است، اما ما قبلاً بیان کردیم که این روایت می‌تواند دلیل بر این مطلب باشد؛ چراکه حضرت می‌فرماید: «لَا يَجُوزُ عِتْقٌ وَ لَا صَدَقَةٌ إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ثَوَابَهُ»؛ هیچ صدقه‌ای - اعم از واجب و مستحب - نیست مگر آنچه به آن وجه الله اراده شده باشد.

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۰۸:

و الحلف بالطلاق و العتاق و إن لم يكن صحيحاً عندنا من دون الإكراه أيضاً، إلا أن مجرد استشهد الإمام عليه السلام في عدم وقوع آثار ما حلف به بوضع ما اكروهوا عليه، يدل على أن المراد بالنبوي ليس رفع خصوص المؤاخذه و العقاب الأخرى. هذا كله، مضافاً إلى الأخبار الواردة في طلاق المكره بضميمة عدم الفرق.

مورد تقيه نیست؛ زیرا اصل این است که کلامی که از لسان مبارک معصومین علیهم السلام صادر می‌شود، جهت صدور آن برای بیان واقع است و هنگامی روایت حمل بر تقيه می‌شود که علم داشته باشیم واقع چنین نیست و یا این که روایت معارضی وجود داشته باشد. بنابراین هر چند حلف به طلاق و عتاق فی نفسه در نزد شیعه باطل است اما این که امام علیه السلام قول پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمودند «وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَأُوا» بر مورد تطبیق فرمودند، معنایش این است که لو فرض این حلف فی نفسه باطل نبود، چون موردی که سؤال شد مکرهاً انجام شده، پس مشمول حدیث رفع است، پس معلوم می‌شود تطبیق حدیث تقيه نیست.

مضافاً به این که اگر حدیث شامل وضعیات نمی‌شد، عامه از فرمایش حضرت قانع نمی‌شدند و تقيه هم محقق نمی‌شد؛ چراکه علماء عامه اهل لسان بودند و اگر حدیث رفع شامل مورد نمی‌شد، در این صورت دیگر تقيه معنا نداشت، بلکه برای سعد بن ابی خلف راوی حدیث نیز ابهام پیش می‌آمد.

مناقشه در جواب شیخ رحمته الله و دیگران به اشکال اول

ما این کبری را قبول داریم که اصل این است که جهت صدور روایت برای بیان واقع باشد و روایتی حمل بر تقيه نمی‌شود مگر در صورتی که علم داشته باشیم واقع چنان نیست و یا این که روایت معارضی وجود داشته باشد، الا این که اگر علم عرفی هم وجود داشته باشد کافی است و نیاز نیست حتماً علم قطعی عقلی باشد، و علی الفرض ما روایت را به گونه‌ای معنا کردیم که شامل وضعیات بعرضها العریض نمی‌شود، بنابراین ما علم داریم که این تطبیق با واقع سازگاری ندارد، پس تطبیق روایت هم تقيه‌ای است.

اما این که فرمودند اگر تطبیق تقيه‌ای بود، علمای عامه و بلکه عوام آن‌ها قانع نمی‌شدند، عرض می‌کنیم جواب این کلام روشن است و آن این که خود شیخ و دیگران فرمودند که ظهور روایت شامل وضعیات نمی‌شود، پس اگر علماء عامه هم دقت می‌کردند متوجه می‌شدند که روایت شامل وضعیات ولو فی الجمله نمی‌شود، اما با این حال تقيه هم محقق شده است؛ چراکه تقيه یعنی این که بهانه‌ای جدی به دست عامه نیفتد، پس همین که راه فراری وجود داشته باشد، برای تحقق تقيه کافی است کما این که ائمه علیهم السلام در بعض موارد کلمات مبهم یا شبهه مبهمی می‌گفتند تا بتوانند از شر ظالمین عامه در امان بمانند، مثل این که در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که امیر المومنین علیه السلام نماز جمعه را پشت سر فاسقی آدا کردند و بعد از این که امام جمعه سلام داد، حضرت قیام کردند و چهار رکعت نماز به جا آوردند. فردی که کنار حضرت نشسته بود بعد از نماز از حضرت سؤال کرد این چه نمازی بود که شما خواندید؟ حضرت فرمودند

«رَكَعَاتٍ مُشَبَّهَاتٍ»^۱. امام صادق علیه السلام فرمودند «فَوَ اللَّهُ مَا عَقَلَ مَا قَالَ لَهُ»؛ یعنی به خدا قسم آن فرد نفهمید که حضرت چه فرمودند؛ چون درصدد تقیه بودند، کلام مبهمی فرمودند تا آن فرد ساکت شود. البته روایت مورد بحث ما در حقیقت ابهام ندارد، اما همین که ابهامی برای مخاطبین خاص ایجاد کند کافی در تقیه است.

بنابراین صحیح‌هی بزنی نمی‌تواند شاهی برای شمول حدیث رفع نسبت به وضعیات باشد. روایت دیگری که بعضی اعلام از جمله امام خمینی ره برای شمول حدیث رفع نسبت به وضعیات اقامه فرمودند، روایت عمرو بن مروان است که چنین می‌باشد:

۲. روایت عمرو بن مروان:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي أَرْبَعُ خِصَالٍ خَطُؤُهَا وَنَسْيَانُهَا وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَمْ يُطِيقُوا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ قَوْلُهُ إِنَّآ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ^۳.

این روایت از لحاظ سند به خاطر معلى بن محمد^۴ ناتمام است.

عمرو بن مروان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که رسول گرامی اسلام صلى الله عليه وآله فرمودند: چهار خصلت از امت من برداشته شده است؛ خطا، نسیان، آنچه که بر آن اکره شوند و آنچه که طاقیت آن را نداشته

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، کتاب الصلاة، أبواب صلاة الجمعة و آدابها، باب ۲۹، ح ۴، ص ۳۵۰ و الکافی، ج ۳، ص ۳۷۴:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ أَنَسًا رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْجُمُعَةِ لَمْ يَفْضِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ - إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام صَلَّى خَلْفَ فَاسِقٍ فَلَمَّا سَلَّمَ وَأَنْصَرَفَ قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام - فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ يَفْضِلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِلَى جَنْبِهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ - صَلَّيْتَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ تَفْضِلْ بَيْنَهُنَّ فَقَالَ إِنَّهَا أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ مُشَبَّهَاتٍ فَسَكَتَ فَوَ اللَّهُ مَا عَقَلَ مَا قَالَ لَهُ.

رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.

۲. همان‌طور که بیان کردیم، روایات رفع، متعدد است و حضرت به مناسبت سؤالی که سائل می‌پرسیده و نیز فضایی که وجود داشته، بعضی جاها نه تا ذکر کردند و در بعضی روایات شش تا، در بعضی هفت تا و در بعضی چهار تا و نیز سه تا ذکر کردند.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، کتاب الجهاد، أبواب جهاد النفس، باب ۱۶، ح ۲، ص ۳۶۹ و الکافی، ج ۲، ص ۴۶۲:

۴. رجال النجاشی، ص ۴۱۸:

معلى بن محمد البصرى أبو الحسن: مضطرب الحديث و المذهب و كتبه قریبة.

باشند. و این قول خداوند متعال است که می فرماید (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ) و قول دیگر خداوند متعال که می فرماید (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ).

این روایت در توضیح آیهی شریفه است و شأن نزول آیهی شریفه هم در مورد قضیهی عمار بن یاسر است که مشرکین مکه او و پدر و مادرش را شکنجه می دادند تا سب پیامبر اسلام ﷺ کنند. پدر و مادر عمار امساک کردند تا این که شهید شدند اما عمار تقیه سب کرد و رهایی یافت، ولی وجدانش از کاری که انجام داده بود ناراحت بود و گریه کنان سراغ پیامبر اکرم ﷺ آمد و قضیه را برای حضرت تعریف کرد و پیامبر فرمودند: کاری که انجام دادی مانعی ندارد و اگر دوباره آمدند و درخواست سب کردند، باز هم تقیه انجام بده «إِنْ عَادُوا لَكَ فَعَدْ لَهُمْ بِمَا قَلْتَ»^۱، و این جا بود که کریمه ی (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) نازل شد.

با توجه به شأن نزول کریمه در وجه استدلال به روایت عمرو بن مروان بر شمول حدیث رفع نسبت به وضعیات گفته اند که: روایت در توضیح کریمه است و کریمه در مورد سب است که هم حکم تکلیفی دارد و هم حکم وضعی. حکم تکلیفی آن حرمت است و حکم وضعی آن «نجس شدن، خارج شدن از دین و

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۹۷:

قیل نزل قوله «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» فی جماعة أکرها و هم عمار و یاسر أبوه و أمه سمیة و صهیب و بلال و خباب عذبوا و قتل أبو عمار و أمه و أعطاهم عمار بلسانه ما أرادوا منه ثم أخبر سبحانه بذلك رسول الله ص فقال قوم کفر عمار فقال ص کلا إن عمارا ملیء إیمانا من قرنه إلى قدمه و اختلط الإیمان بلحمه و دمه و جاء عمار إلى رسول الله ص و هو یبکی فقال ص ما وراءک فقال شر یا رسول الله ما ترکت حتی نلت منك و ذکرت آلهتهم بخیر فجعل رسول الله ص یمسح بعینه و یقول إن عادوا لک فعد لهم بما قلت فنزلت الآیة.

عن ابن عباس و قتادة و قیل نزلت فی أناس من أهل مکة آمنوا و خرجوا یریدون المدینة فأدرکهم قریش و فتنوههم فتکلموا بکلمة الکفر کارهین عن مجاهد و قیل أن یاسرا و سمیة أبوی عمار أول شهیدین فی الإسلام و قوله «مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ» و «مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا» و هو عبد الله بن سعد بن أبی سرح من بنی عامر بن لؤی و أما قوله «تُمْ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا» الآیة فقیل إنها نزلت فی عیاش بن أبی ریبعة أخی أبی جهل من الرضاعة و أبی جندل بن سهیل بن عمرو و الولید بن المغيرة و غیرهم من أهل مکة فتنهم المشرکون فأعطوهم بعض ما أرادوا ثم أنهم هاجروا بعد ذلك و جاهدوا فنزلت الآیة فیهم.

✓ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۷، ص ۲۲۱:

قد ورد فی أخبار كثيرة من طرق الخاصة و العامة أنها نزلت فی عمار بن یاسر حيث أکرهه و أبویه یاسرا و سمیة کفار مکة علی الارتداد فأبى أبواه فقتلوهما و هما أول قتیلین فی الإسلام و أعطاهم عمار بلسانه ما أرادوا مکرها فقیل: یا رسول الله إن عمارا کفر، فقال: کلا إن عمارا ملیء إیمانا من قرنه إلى قدمه، و اختلط الإیمان بلحمه و دمه فأتی عمار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یبکی فجعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یمسح بعینه و قال: ما لک إن عادوا لک فعد لهم بما قلت.

و عن الصادق علیه السلام فأنزل الله فیهِ: "إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ" الآیة فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم عندها: یا عمار إن عادوا فعد، فقد أنزل الله عذرك و أمرک أن تعود إن عادوا.

مستحق حد شدن است» که تمام این احکام در حق عمار برداشته شده است، پس معلوم می‌شود که حدیث رفع، احکام وضعیه را هم برمی‌دارد.

مناقشه حضرت امام علیه السلام در شاهد بودن روایت عمرو بن مروان

حضرت امام علیه السلام که خود این شاهد را ذکر کرده‌اند، در جواب به آن فرموده‌اند: هرچند روایت حکم وضعی را برمی‌دارد، اما این حکم وضعی مستقیماً برداشته نشده بلکه به تبع حکم تکلیفی برداشته شده است؛ چراکه سب هنگامی موجب نجس شدن و هدر بودن دم است که حرام باشد، پس حدیث رفع اولاً و بالذات حرمت سب را برمی‌دارد و به تبع آن احکام وضعی آن برداشته می‌شود؛ زیرا موضوع احکام وضعی، حرمت سب است و با برداشته شدن حرمت، احکام وضعی هم خود به خود از بین می‌رود نه این‌که مستقیماً با حدیث رفع برداشته شده باشد. پس این روایت دلیلی بر تعمیم اطلاق حدیث رفع نسبت به احکام وضعیه نیست.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

۱. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۷۹:

و ما ورد فی روایة عمرو بن مروان، عن أبی عبد الله (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي أَرْبَعُ خِصَالٍ: خَطَاؤُهَا، وَ نِسْيَانُهَا، وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَ مَا لَمْ يَطِيقُوا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَبَّنَا لَا تُوَاخِذْنَا. إِلَى أَنْ قَالَ: وَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ.

فیظہر منه أنَّ قَضِيَّةَ عَمَّارٍ - التي هي شأن نزول الآية أصل لقول رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): رفع. و ما اكرهوا عليه. و من المعلوم: أنَّ سبَّ النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و البراءة منه، له أحكام تكليفية و وضعية، كالكفر و نجاسة البدن و غيرهما، و قد ورد في روايات عن أمير المؤمنين (عليه السلام) الأمر بسبِّه إذا أكره عليه.

إلَّا أنَّ يقال: إنَّ الأحكام الوضعية في السبِّ و البراءة و نحوهما تابعة للحرمة التكليفية، فمع عدمها لا يترتب عليهما الوضع، فلا تدلّ تلك الروايات على شموله للوضع؛ إذ مع اختصاصه بالتكليف يرفع الوضع أيضاً.